

# کفتارهای عرفانی

(قسمت هشاد و هفتم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجنوب علیشاه)

(بیانات دی ۱۳۹۰)

صدوسی و هفتم

# فهرست

## جزوه صدوسی و هفتم - گفتارهای عرفانی (قسمت هشاد و هفتم)

(بیانات دی ۱۳۹۰)

عنوان

صفحه

رفتار و رعایت بین مرد و زن بطور کلی و نه زن و شوهر تنها برای آرام بودن زندگی‌ها/ هرگونه تحریک بیجا برای همه‌ی اعصاب بد است/ احکام شریعتی تقدّم زمانی دارد و آداب طریقت تقدّم معنوی/ هر کاری می‌کنیم خداوند آثار آن را هم در نظر می‌گیرد/ فکر نادرست یا فکر گناه به کسی تلقین کردن، خودش یک گناهی است/ فکر و وسوسه‌ی گناه را اگر دیگری به جان ما بیندازد، آن دیگری هم گناهکار است. ۸.....

طبّ روانی و طبّ بدنی/ در مورد معتاد/ در مورد مشکلات اجتماعی، آن که خودش باید توبه‌آموز باشد، توبه‌شکن می‌شود/ در دورانی که مردم به خدا بیشتر اعتماد داشتند، اینطور گرفتاری‌ها کمتر بود/ در مورد ترک سیگار و داستان آقای تابان/ در مورد اعتیاد به تریاک و داستان آقای حاج شیخ عماد/ ایجاد کردن همّت و اعتماد به نفس در معتاد برای تصمیم گرفتن به ترک، داستان آقای اویسی/ بدبینی و دشمنی به شخص معتاد نباشد، بلکه نسبت به اعتیاد باشد/ تعلیمات صحیح از جانب کسانی است که مورد اعتماد مردم هستند/ پند گرفتن و فایده داشتن پند حتی در مقابل ضرری که کشیده است. ۱۴.....

شرح زندگی حضرت آدم در بهشت، خداوند فرمود او را موجود

بی‌اراده‌ای یافتیم/ مقام خلیفه‌الله، خلافت در کوهی زمین یعنی هر قدرت و اختیاری که خدا در اینجا اعمال می‌کند، به این اجازه می‌دهد در مواردی اعمال کند/ مقام و فهم شیطان بالاتر از آدم بود، منتها بیان و ادب او آنطور نبود، شیطان از اوّل می‌دانست که هر چه می‌شود خدا می‌کند/ شیطان ممتحن کل است. ممتحن همه‌ی امتحان‌کننده‌هاست/ شیطان مطیع شاگردان الهی است که خوب امتحان دادند/ در مورد بسیاری از خرافاتی که از اوّل در میان بشر پیدا شده مثل نعل اسب یا

مهره‌ی چشم گاو. .... ۲۱

درباره‌ی تکراری بودن سوالات/ در مورد شفا/ یکی از چیزهای عجیب و غریب که می‌بینیم؛ به امام زمان علیه السلام نامه می‌نویسند و در چاه می‌اندازند/ در مورد دعا و آثار دعا/ از مواردی که دعا قبول نمی‌شود؛ عاق والدین یا کسی که امر خدا را اطاعت نکرده است و در همان تمرّد، استجاب دعا خواسته است/ در کارهای دنیایی خود، معامله‌ای کردید بنویسید/ باید اوامر الهی و دستوراتش را تماماً اجرا کنید تا خداوند هم حرف ما را قبول کند/ درباره‌ی اینکه چرا ارث مرد دو برابر زن است/ در مورد حضرت موسی علیه السلام و قوم بنی‌اسرائیل/ در مورد مهریه‌ی زن/ تمام هزینه‌های مادّی خانواده، خرج‌ها و زحمات‌ها به‌عهده‌ی

مرد است. .... ۲۸

عبرت گرفتن از داستان‌ها/ داستان رابعه عدویه و خانه‌ی کعبه/ داستان داراشکوه و صحت و بیماری/ در مورد سلامتی و

بیماری و داستان جابر و فرمایش حضرت باقر. .... ۳۷

در مورد خیال/ خیال، اسب سرکشی است ولی نمی‌شود گفت خیال بطور مطلق بد است/ خیال باید باشد ولی تحت امر ما، نه

اینکه ما تحت امر او باشیم/ یکی از نیت‌های سلوک تسلط بر خیال است/ عرفان، درویشی و توجه به ذکر و فکر موجب می‌شود که کم‌کم خیال را در اختیار ما قرار بدهد/ اگر خیالاتمان را تحت تسلط خودمان درآوریم، قدرت پیدا

می‌کنیم/ در مورد گاندی و تسلط بر خود. .... ۴۲

درباره‌ی معرفت به نورانیت/ در مورد خبری که می‌گویند هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مثل جاهل دوران بت‌پرستی مرده است/ درباره‌ی وحی/ توکل بر خدا، خودش یک نوع وحی است/ هر چه بنده به خدا نزدیکتر باشد، این ارتباطی که خدا با او می‌گیرد صریح‌تر است/ در مورد حسد/ احترام به بشر به‌عنوان جلوه‌ی روح الهی که در بدن هر انسانی هست/

درباره‌ی روح الهی و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي. .... ۴۵

حقیقت آن چیزهایی است که ما به حواس مان می‌بینیم/ بین آن چیزی که ما اسمش را حقیقت می‌گذاریم و واقعیتی که در خارج هست، ممکن است رابطه‌ای باشد. یا یکی باشد و یا حقیقت ما

غیر از واقعیت باشد/ در مورد هاروت و ماروت. .... ۵۳

فهرست جزوات قبل..... ۶۰

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

[WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM)

هر کسی نامه می‌نویسد یا مطلبی می‌گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی‌رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی‌توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می‌شود و منتشر می‌گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده‌ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

\*\*\*

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته‌ام جواب ندادید. آخر می‌گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح‌علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه‌ای که آنها سلام می‌رسانند، التماس دعا می‌گویند، همان لحظه، دعا و خواسته‌شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می‌رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می‌شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخوایم و با هم صحبت کنیم، نمی‌شود این کار را کرد، نمی‌رسیم.

بنابراین درباره‌ی سؤال که در ذهنتان پیدا می‌شود، حتماً جواب داده‌ام. این جزوه‌هایی هم که درمی‌آید، پرسید که چه موقعی جواب داده‌ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و پرسید. مثلاً می‌نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

در مورد رفتار زن و شوهر با هم، آیاتی هست، این است که توصیه می‌کنم که قرآن را هر روز بخوانید، معنایش را هم بدانید. در مورد رفتاری که زن و شوهر باید نسبت به هم داشته باشند، بطور کلی مرد و زن، نه زن و شوهر تنها (اول این را بگوییم) خدا می‌گوید: به مؤمنین بگو چشم‌هایشان را پایین بیندازند، یعنی زُلْزُلْ نگاه نکنند، به زن‌ها هم بگو همینطور باشند. بعد در مورد زن‌ها می‌گوید: آن زینت‌هایی که آنوقت‌ها مرسوم بوده، جَلَالِيْبِهِنَّ<sup>۲</sup>، به آنها بگو که مواظب باشند، حالا آن زینت‌ها نیست. چرا قرآن گفته؟ قرآن خواسته اینها را که می‌گوید، ما یک خرده فکر کنیم ببینیم مجموعه‌ی اینها نشان می‌دهد که خداوند هدفش چه بوده؟ البتّه العیاذ بالله ما نمی‌توانیم بگوییم هدفِ خداوند این است، خداوند هر چه خودش بخواهد می‌کند لازم نیست به ما بگوید. بیشتر برای این است که زندگی‌ها آرام باشد، اگر فرض کنید کسی یک کار اداری می‌کند، در همان حالی که کار می‌کند یک ساعت با صدای بلند تیک‌تیک، هر چند باری یک بار تیک ناراحت‌کننده‌ای بدهد، حواس‌مان پرت می‌شود، زندگی، کارش را به راحتی نمی‌کند، یعنی هر گونه تحریکِ بیجا برای همه‌ی اعصاب بد است. اگر کسی مرتباً اسید معده ترشح کند، بیمار می‌شود، برای اینکه

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۱۰ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره احزاب، آیه ۵۹.

آن اسید معده یک اسیدی است که معده را سوراخ می‌کند ولی در موقع خودش باید ترشح بشود، یعنی باید اشتها ایجاد بشود و بعد غذا بخورد. همه‌ی تمایلاتی که خدا آفریده همینطور است. هر کدام باید به موقع ایجاد بشود و در غیر موقع ایجاد نشود.

یکی از کارهایی که خداوند کرده و ما می‌بینیم، چون به ما هم گفته در همه چیز فکر کنید، این است که نسل حیوانات را، جانداران، از دو تا آفریده. آنهایی که متخصص هستند و مطالعاتی در زیست‌شناسی دارند، آن حیوانات اولیه، تکثیرشان از خودشان بود. البته به صورت جوک گفته‌اند: یک بچه‌ای کرم خاکی را درآورده بود نصف می‌کرد، مادرش گفت چرا این کار را می‌کنی؟ گفت آخر این تنها بود خواستم دو تا بشوند با هم بازی کنند. اگر فکر کنید می‌بینید این حرف راستی گفته، برای اینکه کرم خاکی از همین طریق تکثیر می‌شود، کرم خاکی نر و ماده ندارد. بعد همینطور حیوانات بالاتر، هر کدام به یک نحوه ازدیاد پیدا می‌کنند، تا به انسان می‌رسد. در حیوانات پایین‌تر اختیار تکثیر و اینها به خود اینها، تنها داده نشده است.

جانورشناسی می‌گوید که یک فصلی برای حیوانات به نام فصل آفریدند یعنی در فصلی حیوان برای ازدیاد و تولید نسل آماده است، در فصل‌های دیگر نیست، البته همه‌ی حیوانات اینطور نیستند ولی انسان را خدا طوری آفریده که آن ایامی که آماده نیستند، همه را در کودکی



جمع کرده ولی خداوند در اینجا گفته است آن کاری که خودش در مورد همه‌ی حیوانات کرده، به بشر گفته تو در موردِ خودت، خودت بکن و این قواعد را رعایت کن. بنابراین آیاتی که در قرآن در این مورد گفته شده، در واقع دستوراتی است که خداوند به بشر داده، که من این کار را در مورد حیواناتِ دیگر کردم، در مورد تو، خودت این کار را بکن. اگر بخوانید در سوره‌ی نور هست، در سوره‌ی نساء، مفصّل گفته غیر از احکام شرعی که ارث و وصیّت و اینها باشد، این مسائل هم در آن هست. خودتان بخوانید به اصطلاح یاد بگیرید، تا بدانید. اگر جایی اشکال داشتید پرسید و الا مفصّل نمی‌شود گفت.

خیلی‌ها نه تنها خودشان خطا می‌کنند بلکه موجب خطای دیگران هم می‌شوند، این مسأله در روانشناسی و روانکاوی خیلی بحث مفصّلی دارد. رفتاری برای زن و مرد فرموده است که نه تنها خودش را حفظ کند و حفظ می‌کند بلکه برای این است که دیگران را هم از راه به در نبرد، البته این هم مثل همه‌ی گناهان دیگر، خیلی‌ها می‌کنند ولی این فکر برای این است که اگر یک شخصی موجب بشود که دیگری غفلت کند و توجّه به آن گناه بکند، خطا و مجازاتی که او دارد تا چه اندازه در او مؤثر باشد، این هم یک مقداری از آن را دارد.

حضرت صالح‌علیشاه می‌فرمودند در یک سفری که یکی از آقایان علمای درجه‌ی اولِ آنوقت ملاقاتی داشتند حالا یا دیدن یا

بازدید فرق نمی‌کند، او گفته بود در بین ما (در بین «ما» یعنی او) در بین ما که آدم کامل، آدم سالم و شرعی پیدا نمی‌شود خیلی کم است ولی در بین شما درویش‌ها تک‌وتوکی هستند. همینقدر اقرار کرده بود. بعد به‌عنوان انتقاد گفته بود که درویش‌های شما به آداب شرع توجه ندارند، بی‌توجهی می‌کنند یا بلد نیستند. حضرت صالح علی‌شاه می‌فرمودند که من به او جواب دادم که این تقصیر ما نیست تقصیر شماست، برای اینکه ما مرحله‌ی طریقت هستیم که طریقت بعد از شریعت است، در مرحله‌ی شریعت، شما باید یادشان بدهید که یادشان ندادید، پیش ما می‌آیند ما می‌گوییم که اینها دیگر همه‌ی احکام شرعی را بلدند، حالا تقصیر شماهاست.

حالا تقصیر هرکسی، کار نداریم، به هر جهت یک چنین مسأله‌ای هست که اصطلاحاً می‌گویند احکام شریعتی تقدّم زمانی دارد و آداب طریقت تقدّم معنوی. یعنی از لحاظ زمان، رعایت حکم شریعت اول است. یعنی واجب‌تر این است که حکم شریعت را اجرا کنید، مثلاً نماز را به همان طریقی که شریعت گفته، انجام بدهید. اما آن را که انجام دادید، طریقت می‌گوید: معنایش را بفهمید. یعنی چه می‌گویید: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ؟ شما اگر یک عبارت چینی هم بگویید، مثل همین است که عربی بگویید، عربی بلد نیستید، باید معنی آن را بفهمید. این فهمیدن معنی، درجه‌ی بعدی است، یعنی اول باید به همین صورت،

نماز بخوانید همین حرفها را بگویید ولی بعد از این، مهم‌تر این است که معنایش را توجه کنید، حالا قرآن هم شما با دقت در معنای آن و دقت در به‌اصطلاح آثارش بخوانید. آیه‌ی قرآن هست که خداوند حساب می‌کند از آنچه که کردید و از آثار آن.

در واقعه‌ی سقیفه‌ی بنی‌ساعده که بعد از رحلت پیغمبر آنجا نشستند و عمر به ابوبکر بیعت کرد و همه بیعت کردند، بعداً عمر گفت که بیعت ابوبکر فلتةٌ مثل کودتایی بود که خداوند مسلمین را از شرش تا ابد نگه‌دارد. حالا هر کاری هم که ما می‌کنیم، خداوند آثار آن را هم در نظر می‌گیرد. اگر یک کار تازه‌ای کردید، بدعتی که مضر بود تا آخر آن کسانی که آن کار را کردند، شما هم در گناهِش شریک هستید. حالا فکر نادرست یا فکر گناه به کسی تلقین کردن، خودش یک گناهی است یعنی اگر موجب بشوید که فکر نادرستی در ذهن کسی ایجاد بشود، خود آن یک گناه است، گناه شما سبک‌تر از آن است ولی یک گناه است ماقدموا و آثارهم<sup>۱</sup> می‌گوید حساب آنچه که کار کرده است و آثار آن، یعنی آثاری که بعد از آن ایجاد شده. همین حرفی که عمر بارها گفت، آدم باهوشی بود، می‌فهمید که چه بلاهایی به جان اسلام خواهد افتاد. حالا این را هم باید دقت کنیم که فکر گناه و وسوسه‌ی گناه که می‌گوییم، که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند مِنْ شَرِّ الْأَوْسَاسِ

الْخَنَاسِ<sup>۱</sup> را اگر دیگری به جان ما بیندازد، آن دیگری هم گناهکار است. نه تنها خود آن خناس گناهکار است بلکه آن کسی هم که آن خناس را فرستاده گناهکار است، مثل اینکه فرض کنید کسی یک میکروب یک بیماری به جان دیگری بیندازد، هم این ویروس، هم این میکروب گناهکار است (از نظر ما گناهکار است وَاَلَا گناهی ندارد، او هم زندگی خودش را می‌کند، خدا او را آفریده که از خون ما تغذیه کند، او هم کار خودش را می‌کند، منتها از نظر ما این گناهکار است) آن کسی هم که این را به جان بشر انداخته، او هم گناهکار است.

من چو لب گویم لب دریا بود

من چو لا گویم مراد اَلَا بود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

سؤال شده: «وظیفه‌ی ما به‌عنوان یک پزشک و برخورد در مورد بیماران روحی و بیماران معتاد که غالباً مشکلات روحی دارند، چیست؟»

این دیگر یک مقداری وابسته به هوشیاری و آن فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا<sup>۲</sup> است، از خدا بخواهیم آن حالت امکان تشخیص فجور و تقوا را به انسان بدهد. قسم هم که می‌خورد می‌گوید قسم به نفس و آنچه این نفس را آماده و خوب می‌کند وَمَا سَوَّاهَا<sup>۳</sup>. این نه تنها چیز بدنی است بلکه چیز روحی است. حالا دیگر این را خود آقایان اطباء باید فکر کنند. این است که من یکی دو جلسه، این مشکل و تردید را القا کردم، برای همین است که امروزه طب، به کلی از روانشناسی جدا شده و حال آنکه اینها اصلاً یکی است؛ طب روانی و طب بدنی. قدری از آقایان خواهش کردم در اینها مطالعاتی داشته باشند. اگر کلاس‌های درسی، کتاب‌هایی در مورد روانشناسی و روانکاوی و این قسمت‌ها هست، مطالعه کنند و به تشخیص، پیدا کنند. در مورد معتاد، حالا معتاد به چه باشد؟ یک وقتی اعتیاد فقط تریاک بود که کتاب *نوالفقار*، آقای نورعلیشاه مرقوم فرمودند، آن هم در آن ایام بوده، البته هر جا فرمودند:

۱. عصر شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۱۰ ه. ش. (جلسه پزشکان)

۲. سوره شمس، آیه ۸.

۳. سوره شمس، آیه ۷.

ترباکی، یعنی معتاد. منتها فرق می‌کند، تشخیصِ طبّی آن را خود طبیب باید بدهد که آیا برگشت دارد یا نه؟ اینطور اشکالات هم به تشکیلات جامعه مربوط است، یک نفری نمی‌شود کاری کرد. بعضی‌ها می‌گویند اصلاً به کلی باید ولش کرد. ریشه‌ی این بی‌نظمی و اعتیاد را که در آثار اجتماعی است، بعضی‌ها می‌گویند آن به‌جای خود ولی در حاشیه، یک کاری هم برای آرامش اینها می‌کنیم. معتاد مادامی که مضرّ به جامعه نیست و به دیگران آزار نرسانده، خودش یک بیماری است که زجرش را می‌کشد ولی آن قسمت را باید جلوگیری کنیم. آن هم غالباً با مثل مسکن‌ها، آرام‌بخش‌ها و اینها انجام می‌دهند.

گفته‌اند: مشکل اجتماعی است، در تمام این چیزها آن حالات توبه‌ای که ما گفتیم، هست. منتها این آقایانی که باید توبه‌آفرین باشند، توبه‌شکن شدند. می‌گوید:

به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم

بهار توبه‌شکن می‌رسد چه چاره کنم؟

این توبه‌شکنی‌ها زیاد است و آن که خودش باید توبه‌آموز باشد توبه‌شکن می‌شود. اینها یک مشکلات اجتماعی است و به همین دلیل می‌بینیم در یک دورانی که مردم به خدا بیشتر اعتماد داشتند، اینطور گرفتاری‌ها کمتر بود، خود جمعیت هم باعث بیماری‌هایی می‌شود.

خداوند یک وقت ممکن است با اینها بخواهد نسل بشر را نابود

کند. البته این مسیری که دارد می‌رود، همین است منتها ما حالا نباید بگذاریم که نسل بشر نابود شود. این جهات هست و اینکه مثلاً همین منع کشت خشخاش که گفته‌اند، این در اعتیاد زیاد مؤثر نبود. اعتیاد را بیشتر کرد، از تریاک برداشت به یک چیز بدتری گذاشت. تشخیصات غلطی که داده می‌شود و به زور هم تحمیل می‌شود، همین چیزهاست. معتاد اگر بیمار است، چرا او را از ادارات بیرون می‌کنند؟ اگر هم مجرم است که باید محاکمه‌اش کنند.

هر کسی اگر خودش را مأمور خدا بداند که موظف است یک کارهایی بکند، در آن صورت اعتماد هم ایجاد می‌شود. این البته از اول، هم به تربیت مربوط است هم به فطرت. فکر کنم، بدانم که خداوند مرا آفریده که این کارها را بکنم، بنابراین در این کارها نه منتی بر کسی دارم نه مزدی از کسی می‌خواهم، نه حکومتی می‌شناسم. من خودم باید کاری بکنم. حالا ان شاء الله همه با هم باید فکر کنیم. همه، نه ماها، همه‌ی جمع مردم. ان شاء الله نجات پیدا کنیم.

در مورد ترک سیگار، آقای تابان پسرخاله‌ی حضرت آقای صالح‌علیشاه می‌شدند. پسرخاله‌ی ما بود. سیگار می‌کشیدند، چند بار به ایشان گفتند سیگار نکشید، گفتند دیگر همین یکی را می‌کشم دیگر نمی‌کشم. تا یک بار گفت که دیگر نباید بکشم. همان سیگاری که بر لبش بود، نصفه، برداشت خاموش کرد و دور انداخت. جعبه‌ی سیگاری

که در جیبش بود و چندتایی سیگار داشت، نگاه کرد، دور انداخت و دیگر نکشید، این اراده در مورد سیگار است.

در مورد اعتیاد به تریاک، مرحوم آقای حاج شیخ عماد، شاید بعضی از مسن‌ترها خدمتشان رسیده‌اند، نوهی مرحوم حاج ملاهادی سبزواری بودند که استاد آقای سلطان‌علیشاه بودند. ایشان تریاک می‌کشید، زیاد هم می‌کشیدند. با چند نفر به بیدخت آمدند، با عموی خودشان و چند نفر دیگر که خدمت آقای سلطان‌علیشاه اظهار طلب کردند، تدریجاً همه‌ی آنها جز آقای حاج شیخ عماد را قبول کردند. جوان بود. ایشان تعجب کردند، بعد که آمدند، از رفقایشان پرسیدند که چرا من را قبول نکردند؟ همه‌ی شماها را قبول کردند، خیلی هم احترام کردند؟ چون به شاگردان استادشان خیلی احترام می‌گذاشتند. به ایشان گفتند چون شما معتاد هستید، ایشان معتاد نمی‌پذیرند. گفتند دیگر نمی‌کشم و نکشید. نکشیدند آمدند و مشرف شدند و بعد هم شیخ شدند.

یکی دیگر را که شاید هم دیده باشید مرحوم علی اویسی وکیل دادگستری بود، در جامعه خیلی مرد متنفزی هم بود. این هم همینطور، با عده‌ای به بیدخت رفت و خودش می‌گفت وقتی پیاده شدیم. رفقا رفتند اتاقی که برایشان معین شده بود و ما هم رفتیم و آنها بلافاصله غسلی کردند چون تابستان هم بود و به بیرونی برای زیارت رفتند،



زمان حضرت صالح علیشاه بوده. به من گفتند بیا گفتم نه، من خسته‌ام و تا وسائل را فراهم کنم و یک بستی به‌قولی بکشم، نمی‌آیم. اینها رفتند من تنها مشغول کار بودم، بعد به این فکر رسیدم که اینجا کجاست؟ یک دهی در گوشه‌ی ایران، من بلند شدم از راه دور آمدم اینجا، برای چی؟ برای اینکه اینجا بیایم تریاک بکشم؟ اینکه در خانه‌ام هم می‌توانستم این چیست؟ دور انداختم، گفتم دیگر نمی‌کشم و نکشید. خیلی‌ها واقعاً شاید خیلی ایرادات بر او ایسی بگیرند ولی این همّتی که داشت، مهمتر از همه همّت و اعتمادبه‌نفسی که باید در معتاد ایجاد کرد، اعتمادبه‌نفس برای اینکه تصمیم بگیرد که ترک کند.

داستان دیگری هم هست در مورد پدر آن آقای تابان که گفتم پسرخاله‌ام بود. آقای تابان یعنی پسرشان تعریف می‌کرد می‌گفت: تابستان‌ها ایشان هر جمعه می‌آمدند بیدخت، در خیبری بودند که تقریباً چهار، پنج کیلومتری بیدخت است. مجلس صبح جمعه، مزار را زیارت می‌کردند و برمی‌گشتند. پسرشان می‌گفت من در حوضخانه برایشان سینی می‌بردم، منقل و تریاک و قوری چایی و تمام این تشکیلات. یک روز آن آخر وقتی سینی را بردم، دیدم ایشان به آن دست نزد. یک مدتی همینطور منتظر نشستم هم آنوقت گفتم و هم بعداً گفتم که من هر جمعه، هر وقت که می‌روم مجلس، از تریاکی بدگویی می‌کنند. آخر من خجالت نمی‌کشم می‌روم آنجا؟ و این کاری هم که می‌دانم بد است، می‌کنم؟! دیگر لعنت بر من اگر بکشم. همان سینی را با همان

محتویاتش در حوض انداخت و دیگر نکشید.

اصل در آن همّت‌هاست. یعنی آنچه که به صورت ظاهر پسند، به صورتی که ما می‌بینیم، اسمش اعتماد به نفس است. این اعتماد به نفس ایجاد بشود، در ضمن همین بحثی که قبلاً هم شده بود، تقارن و موازی بودن به اصطلاح چیزهای طبی و روانی، از این جهت باید با هم باشد. منتها آن قسمت‌های روانی‌اش مثلاً، چون ما تحریم کردیم، حالا متأسفانه نمی‌شود، ولی صدی چند اعتیاد در بین فقرا خیلی کمتر از خارج است. این امید هست. برای اینکه در جامعه هم باید این امید ایجاد بشود. یعنی قدیم، زمان قاجاریه و خیلی قدیم‌ها، تریاک را یک وسیله‌ی پذیرایی اعیانی می‌دانستند، اعیان‌ها تریاک می‌کشیدند. تا کم‌کم عمومی شد. اگر کسی تریاک می‌کشید مردم می‌گفتند این از اعیان و اشراف است، لابد یک وزیر، و کیلی است. ولی حالا خوشبختانه، مردم به کسی که معتاد است، بدبین هستند. تقویت این بدبینی، البته یک مضرات دیگری دارد که آن مضرات عبارت از این است که دشمنی یا بدبینی‌شان نسبت به شخص تریاکی، شخص معتاد نباشد. دشمنی نسبت به اعتیاد باشد، به محض اینکه این اعتیاد را مثلاً ترک کرد، به او تبریک بگویند بغلش کنند روبوسی کنند، بارک‌الله بگویند. اینها خیلی مؤثر است، شاید مؤثرتر از داروها باشد. من البته طیب نیستم که بتوانم جرأت کنم این حرف را بگویم ولی این یک پیشنهاد است.

امروز، تریاک کشیدن قبیح است، خوششان نمی‌آید ولی خود تریاک را توجّه ندارند که تریاک یک محصول کشاورزی است. من خودم که بچه بودم، آنوقت‌ها برای اینکه بیکار نباشم، پیگرد می‌گفتند، آنهایی که جمع‌آوری محصول می‌کردند، دنبالش می‌رفتیم. جمع‌آوری می‌شد و در خود بیدختِ ما، با مثلاً چهار، پنج هزار نفر جمعیت، شاید شش، هفت نفر بیشتر، تریاکی نبود. آن هم پیرمردها یا زن‌های پیری که نمی‌توانستند، دارو نداشتند، بیمار بودند، ناچار بودند بکشند.

تعلیمات صحیح از جانب کسانی است که مورد اعتماد مردم هستند. اصولاً هم کسی که مورد اعتماد نباشد، مردم حرفش را باور نمی‌کنند. کسی که مورد اعتماد مردم باشد، اگر هم طیب نباشد، خودش هم بگوید آقا! من طیب نیستم، بروید پیش طیب، باور می‌کنند، عمل می‌کنند و همان عمل اثر می‌دهد. سلب اعتماد مردم خیلی مؤثر است.

به هرجهت هرکسی اگر از یک خطایی، از بالا تا پایین، بتواند تجربه و پند حسابی‌اش را بگیرد، ضرر نکرده. در مقابل همان ضرری که کشیده، این پند برایش فایده دارد. همین که شما از آن پند گرفتید، خیلی خوب است. درباره‌ی ایوان مدائن دارد، می‌گوید:

دندانه‌ی هر قصری پندی دهدت نو نو

پندِ سرِ دندانه بشنو ز بُنِ دندان

حالا پندهایی که به شما دادیم، بشنوید. ان شاءالله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

در کتاب‌های آسمانی شرح زندگی حضرت آدم را در بهشت به آن اندازه‌ای که می‌شود، گفته‌اند یا بعضی‌ها تخیلاتشان را نوشته‌اند. چیزی که مسلم است این است که زندگی قبلی حضرت آدم خیلی راحت‌تر بود، برای اینکه در بهشت بود. غذا احتیاج نداشت، هوا احتیاج نداشت، هیچ‌گونه خواسته‌ی غیر ممکنی نداشت، هر چه می‌خواست فراهم بود. به این جهان آمد. در اینجا همه‌ی گرفتاری‌ها بود. در واقع یک کار خیلی ساده‌ای را خداوند به او گفت که این باغ به این بزرگی، به این عظمت همه مال تو، از این میوه‌ها بخور، هر چه می‌خواهی بخور، هر کاری می‌خواهی بکن فقط این دو درخت، مال خود من است، به آنها دست نزن! ولی یک چنین دستور ساده‌ای را نتوانست اجرا کند، خداوند مجازاتش کرد. بعد هم فرمود که: لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا<sup>۲</sup>، او را موجود بی‌اراده‌ای یافتیم. یعنی اراده و همت ندارد، مع‌ذکب برای این موجودی که خودش آفریده، اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً<sup>۳</sup>، خودش می‌خواهد به او خلافت در کره‌ی زمین را بدهد، یعنی هر قدرت و اختیاری که خدا در اینجا اعمال می‌کند، به این اجازه می‌دهد در مواردی اعمال کند.

در بین این همه بشرها، آدم‌هایی که به‌وجود آمده بود، باید

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۱۱ ه. ش.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۵.

۳. سوره بقره، آیه ۳۰.

کسانی که لیاقت اینکه بگویند تو خلیفه‌الله هستی یا تو همکار خلیفه‌الله هستی، معاون خلیفه‌الله هستی، کسانی که این لیاقت را دارند، مشخص بشوند. برای این یک دستورات خاصی آفرید. همین دستوراتی که تمام ادیان الهی گفته‌اند، تمام مربیان صحیح تربیت بشری گفته‌اند. اما چون نوع بشر وارث حضرت آدم است، ما جرأت نمی‌کنیم به حضرت آدم، پدرمان، پیغمبرمان بگوییم ولی خدا که خودش آفریده می‌گوید: لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا، ما وارث او هستیم همین لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا در مورد ما هم مصداق پیدا می‌کند. به ما دستوراتی داده است که جبران آن را بکنیم.

برای اینکه اول، حضرت آدم متوجه بشود که خطای او در آن عدم اطاعتی است که کرده، فرمود: فَتَلَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ<sup>۱</sup>، یک معانی، یک کلماتی خداوند در ذهن این آدم القا کرد که آن معانی را که گفت و فهمید، این دعا را گفت: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ<sup>۲</sup>. آدم فهمید تفاوت بین آدم و شیطان یعنی دو سر قضیه چیست، مثل اینکه مقام و فهم شیطان بالاتر از آدم بود منتها بیان و ادب او آنطور نبود. آدم فهمید که هر چه شده و هر چه می‌شود خدا خواسته، خیال کرد که خودش این گناه، این خطا را کرده است. گفت: خدایا ما دو تا یعنی من و حوا، ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا، به خودمان ستم کردیم، یعنی فرض کرد که خودش یک آدمی است، حوا هم یک آدمی

۱. سوره بقره، آیه ۳۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۳.

است ما دو نفری به خودمان ستم کردیم. این حرف صحیح است. ما نمی‌توانیم از احساس هویت خودمان بگذریم. بفهمیم ما یکی هستیم. در قرآن چند جا می‌گوید که شما به خودتان ظلم کردید. در اینجا هم آدم به آن مقام نرسیده بود چون مقامی که انسان بطور کلی دارد، در همین حد است که خودش را ببیند، نمی‌تواند خودش را نبیند. بعضی‌ها ممکن است یک لحظه در حالتی قرار بگیرند که خودی نبینند. اما شیطان از اول می‌دانست که هر چه می‌شود خدا می‌کند. می‌دانست خودش گمراه شده ولی این را هم می‌دانست که این را هم خدا خواسته است. خطاب به خدا گفت: خدایا! از اینکه من را گمراه کردی، خودی ندید، تا این حرف را گفت، آن شیطنت و کبر و غرور، به جانش افتاد. گفت: من هم ببین، آنها را چه کار می‌کنم؟! این است که به بعضی‌ها گفته‌اند شیطان پرست یا به بعضی از عرفا هم گفته‌اند که اینها شیطان را لعن نمی‌کردند. روی همین استدلال بود. گفتند شیطان به مقام بالاتر از آدمی رسیده بود، مقامی که می‌دانست هر چه می‌شود، خدا کرده ولی آدم نه! ولی با همه‌ی اینها خداوند این آدم ناقص‌العقل را پسندید، آن شعر می‌گوید:

چرا پای کوبم، چرا دست یازم

مرا خواجه بی‌دست و پا می‌پسندد

حالا خداوند این را پسندید. بعضی‌ها می‌گویند شیطان را هم

خودش آفرید، خودش این کار را کرد. بعد شیطان را می‌خواهد مجازات کند؟ شیطان ممتحن کل است، ممتحن همه‌ی امتحان‌کننده‌ها است.

حضرت یحیی بعد از آنکه عیسی را غسل تعمید داد، او را برای ریاضت فرستاد و برگشت. می‌گویند آن ممتحن کل آمد که امتحانش کند که این چهل روز در او اثر کرده یا نه؟ شیطان یعنی ممتحن کل آمد، به عیسی گفت که تو می‌گویی خداوند نگه‌می‌دارد، جان را خدا می‌دهد، جان را خدا می‌گیرد؟ گفت بله! گفت پس خودت را از این کوه بینداز پایین، اگر خدا بخواهد تو را حفظ می‌کند، عیسی جواب داد که خدا مالک و خالق بندگان است هرکاری بخواهد می‌کند. بخواهد امتحان کند، امتحان می‌کند ولی بنده یعنی من حق ندارم خدا را امتحان کنم و همینطور گفت که دعا کن که این سنگ‌ها برای تو طلا بشود، در یک برقی کاخ روم و کاخ ایران را نشان داد، گفت اگر به من سجده کنی، اینها را به تو می‌دهم. خلاصه عیسی از امتحان بیرون آمد. ما در زندگی اینجای خود ممتحن را خیلی مهم می‌دانیم، از ممتحن حساب می‌بریم کسی که درسش را بلد نیست، درسش را نخوانده، در طول سال به معلم بی‌اعتنایی کرده، این شخص حق دارد از معلم بترسد، از شیطان بترسد ولی آن کسی که درس خوانده، همیشه خوب بوده، شاید هم اصلاً دلش می‌خواهد که خودی نشان بدهد، چطوری نشان بدهد؟ ممتحن می‌آید امتحان می‌کند، خوب جواب

می‌دهد. این است که اینطور شاگردان الهی که خوب امتحان دادند، شیطان مطیع‌شان است. پیغمبر که فرمود *سَيَطَانِي أَسْلَمَ يَدِي*، شیطان من، به یَدِ من تسلیم شد. همانجا که به حضرت عیسی گفت و بعد عیسی آن جواب‌ها را داد، شیطان دیگر تسلیم شد.

ما که از آن بهشتِ راحت به این ناراحتی‌ها آمدیم، هر وقت یاد آنجا می‌کنیم، دلمان می‌خواهد برگردیم که این یادگاری از آنجا داریم. این یادگارها متفرّق است، گاهی یادگارهایی مادی است. اینکه قرآن را به خطّ خوب مرتّب می‌نویسیم، این یادگاری از آنجا است. گاهی هم یادگارهای قلبی است. می‌گوید:

دوزخ شری ز رنج بیهوده‌ی ماست

فردوس دمی ز وقت آسوده‌ی ماست

جیحون اثری ز اشک پالوده‌ی ماست

گردون نگری ز قدّ فرسوده‌ی ماست

همه‌ی این یادگاری‌ها را نگه‌داشتیم، می‌خواهیم که با این یادگاری‌ها، صاحب این یادگاری‌ها، ارباب را قسم بدهیم: ای خدا! تو را به خدا، من را به همانجا ببر. بعد منتها گاهی اشتباه می‌کنیم جواب خدا را نمی‌شنویم. او می‌گوید: من که به تو رحم کردم، نشان دادم اگر می‌خواهی به آنجا برگردی، چه کارهایی باید بکنی؟ چرا نمی‌کنی؟ این را نمی‌شنویم و مرتّب اصرار که خدایا! خدایا! تو را به همین یادگاری



که از بهشت است، تو را قسم می‌دهیم که ما را برگردان، اگر این را دو، سه بار بیخودی تکرار کنیم به دهن ما می‌زند، می‌گوید: من که گفتم، چرا حرف می‌زنی؟ جوابت را هم دادم، گفتم. حالا ما، خیلی‌ها آن کار را نمی‌کنیم، این را می‌کنیم بعد هم که نمی‌شود، غر می‌زنیم که خدایا! ما از تو خواستیم، ما دعا کردیم، گوش ندادی. این است که در بند این چیزها نباشیم.

بسیاری از خرافاتی که از اول در میان بشر پیدا شده از همین جا سرچشمه گرفته است. نمی‌دانم چشم گاو آویزان کند، نعل اسب... به یک فرنگی گفتند آقا! این نعل اسب در پای اسب بود، خود اسب این را نگه‌نداشت، خوشش نیامد، حالا تو گرفتی؟! به نعل اسب خیلی احترام می‌گذارند. نمی‌دانم عدد سیزده بد است، از این چیزها. البته نگویید که این را که همه می‌کنند بله من خودم ممکن است مثلاً یک روز سیزده بدر برویم بیرون، اینها چون از پدران مان یادگار مانده، می‌دانیم. من آن اولش را می‌گویم، شروعش را می‌گویم که اینطوری است، بعد دیگر چون پدران ما کردند، ما هم انجام می‌دهیم. ولی اگر هم انجام می‌دهید، به یاد پدران، مادرتان، دوستان تان که این کار را می‌کنند انجام بدهید ولی اینکه این مهره‌ی چشم گاو شما را شفا می‌دهد و امثال اینها، نداشته باشید! این اشتباهی که می‌شود و این اشتباه را روانکاو، روانشناسان یک خرده برای ما حل کردند، همینقدر که

گفته‌اند این کار، یادگاری است از پدران مان که آن اوّل اینطوری بوده، حالا برای ما مانده ولی از اوّل خیلی‌ها اشتباه می‌کنند که نخیر همین چشم گاوی که آویزان است، من را شفا می‌دهد.

خداوند که فرموده است: لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً، ان شاء الله حالا در ماها آن همّت را ببیند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

سؤال‌ها تکراری است، من هم ناچارم یا اینجا جواب ندهم یا جوابم تکراری باشد. بنابراین اگر یک وقتی تکرار هم می‌گوییم، بر من ایراد نگیرید بر خودتان ایراد بگیرید که سؤال تکراری می‌کنید. یک جهتش هم این است که این یک مقداری مرهون فطرت ما است، همه‌اش تقصیر ما نیست مجبور می‌شویم و آن این است که تمام گردش جهان را، بر محور خودمان می‌بینیم. یعنی همانطوری که مدت‌ها بشر می‌گفت زمین ساکن است، خورشید و ستاره‌ها دور زمین می‌چرخند، می‌گفت که ما هم ساکن هستیم، همه‌ی جهان دور ما می‌چرخد. چون اینطوری است بارها خودتان، شما هم تجربه کرده‌اید دیده‌اید، هر سؤالی را متوقع هستند که من رو در رو بگویم: آهای مادر وهب! (مادر وهب از بزرگان بود) مادر وهب! گوش بده این حرف من برای توست، نه! حرف را گوش بدهید، خودتان باید یک مشکلاتی را حل کنید. سؤالاتی می‌نویسند من باید به یک نحوی جواب بدهم.

شفا مال خداست، هیچکس نمی‌گوید، نگفته در تاریخ که بیایید! من شفا می‌دهم، جز یکی که حضرت عیسی باشد. پیغمبران دیگر هم وقتی ضرورت بود و خدا اجازه می‌داد، این کار را می‌کردند، شفا می‌دادند ولی هرگز نگفتند: من شفا می‌دهم. چرا، گاهی می‌بینید یکی

از بزرگان فرموده‌اند ولی نه به‌عنوان اعلان عمومی باشد، نه! یک نفری، یک جهتی موجبات خاصی فراهم بوده و انجام شده، مصلحت در این بوده، احساس کردند که خدا آن قدرت را در آن لحظه به آنها داده که این کار را بکنند. بنابراین من دیدم بعضی‌ها اینکه مثلاً از این حیث نامه‌ای به من نوشته‌اند، بعد می‌گویند منتظر جواب هستیم، جواب یعنی چه؟! یعنی من یک خزانه دارم به اسم شفا، یکی بردارم بدهم؟! جواب ندارد. اگر درویش فکر کند راه پیدا می‌کند جهتش را.

یکی از چیزهای عجیب و غریب که همه‌ی ما می‌بینیم به امام زمان علیه السلام نامه می‌نویسند در چاه می‌اندازند. چرا در چاه بیندازیم؟ اگر خدا بخواهد امام زمان نظر کند در طاقچه بگذارند. در کاخک گناباد، نزدیک امامزاده‌ی آن جایی هست که می‌گویند نمی‌دانم کاغذی می‌اندازند بعضی اوقات انجام می‌شود البته اگر این انجام شدن یک چیز طبیعی باشد، جلب توجه نمی‌کند ولی یک چیزی است که ما در طبیعت نمی‌بینیم، این برای ما چطوری می‌شود؟ اگر آن کسی که این چیز را می‌بیند، در آن لحظه‌ای که می‌خواهد نامه بیندازد امام زمان را می‌بیند، جوابش را می‌دهند ولی خیلی اینهایی که این کار می‌کنند امام زمان که هیچ، شمر زمان را می‌بینند و بعد می‌خواهند که جواب بدهد. در دعا و آثار دعا می‌نویسند و اینکه چه مواقعی دعا قبول می‌شود، چه مواقعی قبول نمی‌شود؟ در مواقعی که قبول می‌شود همیشگی است. همیشه

دعا قبول می‌شود. کدام دعا؟ دعایی که می‌گوید:

ای دعا از تو اجابت هم ز تو

ایمنی از تو مهابت هم ز تو

چنین دعایی در هر جا باشد، بیابان باشد، چمنزار باشد نمی‌دانم بهار باشد، همیشه قبول می‌شود. صبح جمعه باشد، غیر جمعه باشد اما اینکه گفتم سحر جمعه از موارد استجاب دعاست، روز جمعه با روزهای دیگر هیچ فرقی ندارد، جز اینکه چون جمعیت کمتر بیرون می‌آیند، هوا کمتر آلوده است البته همین موجب می‌شود که توجه و توسل بهتر انجام بشود، درست است. ولی اثر استجاب دعا مال این نیست، مال خود آن شخص است که دعا برای او حاصل می‌شود. بعضی وقت‌ها می‌گویند، مثلاً از مواردی که می‌شمرند که دعا قبول نمی‌شود، یکی می‌گویند: عاق والدین، یعنی پدر و مادر از او ناراضی باشند. پدر و مادری که جلوی چشم آدم است، اگر شخص طوری بشود که آنها از او ناراضی باشند، حقیقت این است که این دعا را ببرد به شمر و یزید بدهد نه به امام حسین. این است که این چیزها هر کدام یک حکمتی دارد، فلسفه‌ای دارد. یا می‌گویند: کسی که امر خدا را اطاعت نکرده، تمرّد کرده و در همان تمرّد، استجاب دعا خواسته است که این مثال را من خیلی زدم و خیلی گفتم، عملاً هم دیدم. آن آیه‌ی مفصلِ اواخر سوره‌ی بقره است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايْتُمْ بَدِينِ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى**

فَاكْتُبُوهُ<sup>۱</sup> اگر معامله‌ای در کارهای دنیایی خود کردید، بنویسید، بی‌نوشته نباشد. گفتند حتی اگر کسی نمی‌تواند بنویسد، به یکی دیگر بگویند از طرف او بنویسد و خودش هم شهادت بدهد. خیلی‌ها آمده‌اند: آقا! فلان کس پول ما را خورده، مال ما را خورده. چطور؟ هیچی، پول دستی خواست به او دادیم، رفت دیگر نیامد. وقتی چنین قراری برای مدتی است، باید نوشت، بنویسید. نوشتید، مجازاتش هم این است، خدا هم قبول نمی‌کند. این است که باید اوامر الهی و دستوراتش را تماماً اجرا کنید تا خداوند هم حرف ما را قبول کند. شما اگر یک خادمی دارید یا مستخدمی یا کسی که حقوق می‌گیرد، مثلاً استخدام کردید یک کاری می‌گویید، نکند. بعد همانوقت از شما یک چیز اضافه‌ای می‌خواهد. به او می‌گویید: خجالت نمی‌کشی؟! الان من به تو کاری را گفتم، نکردی!

و اما اینکه این مسأله خیلی تکرار می‌شود این است که بعضی‌ها از فقرا نیستند، نشینند. کس دیگری به او می‌گوید، فقیر دیگری می‌آید و خیال می‌کند من هم مثل امامزاده‌ها هستم که باید شمع روشن کند! این است که خبر ندارد که من جواب این مطلب را داده‌ام. ولی فقرا که بارها این حرف را شنیدند، نباید تکرار بکنند. حرف و جواب سؤال ضمن هر حرفی که بود، باید گوش بدهید که

تکرار نشود.

یک سؤال دیگری هم رسیده در مورد اینکه چرا ارث مرد دو برابر زن است و مهریه چنین است اولاً این بحث خیلی مفصل است، در یک نظام حقوقی نمی‌شود یک تکه‌ی آن را گرفت، همه با هم اثر دارد. اولاً این مسأله‌ی مال، به این صورتی که حالا هست، در بشر نبوده. کمااینکه در طیّ تاریخ یک دورانی را می‌گویند دوران سرمایه‌داری، که خیلی‌ها می‌گویند «سرمایه‌داری»، نمی‌فهمند منظور چیست؟ بشر از اوّل ثروتی نداشته که ذخیره کند. حتی یک‌بار هم شاید قوم بنی‌اسرائیل بودند که نیازمند به چنین یادآوری بودند ولی یادآوری برای همه‌ی ما هم هست. از بنی‌اسرائیل آمدند که آقا! این چه وضعی است که ما زندگی می‌کنیم؟ حضرت موسی دعا کرد گفت: خدایا! می‌بینی اینها چه می‌گویند؟ خدا برای آنها مَن فرستاد. غذای آماده‌ای از آن بیابان که علف روییده بود و بوته‌های خار، هر روز جمع می‌کردند، مثلاً یک ساعت زحمت می‌کشیدند جمع می‌کردند، می‌آمدند می‌خوردند. بعد مدّتی گذشت، بنی‌اسرائیل آمدند به حضرت موسی گفتند: این چه وضعی است؟ ما را از مصر بیرون آوردی که اینجا در بیابان ما را بکشی؟ ما گوشت می‌خواهیم، چه می‌خواهیم... خداوند برای آنها یک غذایی فرستاد که مثل گوشت بود، شاید همین قارچ باشد چون قارچ هم مزه‌ی گوشت می‌دهد. از آنجا که مثل اینکه خاصیت

بنی اسرائیل این بود و حتی قارون از خود بنی اسرائیل بود، ربا را متداول کرد. قدرت سرمایه را به بنی اسرائیلی‌ها نشان داد. بنی اسرائیل هم زراعتی که نداشتند، تجارتی هم نداشتند، یک عده‌ای آمدند بیشتر از مصرف خودشان همین من و سلوایی که می‌آمد را جمع کردند و امشب مثلاً یک مقداری جمع کردند، غذایشان را خوردند، آن مقداری که باقی مانده بود، نگه‌داشتند به امید اینکه گرانتر بفروشند، صبح که بلند شدند، نگاه کردند دیدند همه‌اش پوسیده یعنی خداوند اجازه نداد که از روزی که خداوند مستقیم فرستاده، به ضرر بندگانش استفاده بشود، جمع کنند و بفروشند. همه‌ی آنها فاسد شد. ما هم اگر نعمتی داریم، از خدا می‌رسد همین روزی که داریم همین یک قران، دو قرانی که در جیب من و شما هست، اینها را هم خدا فرستاده است. اینها را اگر جمع کنیم برای اینکه از دیگران سوءاستفاده نکنیم، در این صورت گناه است. این ایده از بنی اسرائیل و تجربه از آن دوران، تا حدی در ذهن بشر بود. برای اینکه فراموش نشود خداوند هم یک مقدار این را مرتب کرد. بنابراین آن اوایل، مسائل مالی چندان مورد توجه نبود.

شما سیره‌ها یعنی روش حضرت را بخوانید، کتاب‌هایی که نوشته شده بخوانید، در آنها اختلافی از این قبیل اصلاً نبود. این فرمایش حضرت صادق فرزند پیغمبر را، صد و چند سال بعد به یاد می‌آورد که حضرت فرمودند: یک کسی آمد گفت آن آبادی ما، همه



شیعه هستند، شیعه‌ی شما هستند، حضرت فرمود: اینطور هستند که اگر کسی نیاز پیدا کرد، «نیاز پیدا کرد» یعنی نیاز واقعی، بیمار است دوا می‌خواهد، غذا می‌خواهد، که پول هم نداشت، دست بکند در جیب آن برادرش، پول بردارد برود خرج کند؟ اینطور هستند؟ او جواب داد: نخیر، اینطور نیستند. فرمودند: پس از شیعیان ما نیستند. شیعیانی که حضرت می‌فرمایند، آنهایی هستند که زمان پیغمبر تقریباً اینطور بودند، به‌خصوص مثلاً اصحاب صُفّه. فرض کنید که ابوذر، سلمان، عمار و...، اینها همه مهاجرت کرده بودند، از مکه آمده بودند و مالی، ثروتی نداشتند. صبح مثلاً بیرون می‌آمدند، کاری بکنند، یکی باری می‌خواست ببرد، می‌بردند، دیواری خراب می‌شد جمع می‌کردند، یک مزدی به آنها داده می‌شد، همانقدر که خرج یک روزشان بود، بس بود، تا باز فردا.

البته شماها هر وقت خودتان توانستید مثل عمار و اینها باشید، اینطور باشید. طوری بودند که حتی علاقه به ایمان فرزندشان بیشتر داشتند که پسر حجرین عدی و خودش هر دو محکوم به اعدام بودند، معاویه گفته بود هر دو را بکشند. از پدر پرسیدند اول تو را بکشیم و یا اول پسرت را؟ گفت اول او را بکشید بعد من را. گفتند چرا؟ هر پدری می‌خواهد که پسرش زنده بماند. گفت: برای اینکه او ایمانش تازه است، ممکن است من را کشته ببیند در ایمانش خلل وارد بشود ولی من اینطور نیستم. پسرش را هم، فرزندش را هم به لحاظ ایمانی در نظر

می‌گیرد، هر وقت شما اینطور بودید، آنوقت اینطوری هم زندگی کنید. زندگی ما همین است ولی بطور مدل، یعنی وقتی می‌توانید دست کسی را بگیرید، می‌توانید کمکی بکنید، بکنید ولو از مال خودتان بدهید، این بحث ارث اینطوری است.

یک مسأله‌ی دیگر این است که اینکه ما می‌بینیم و زندگی می‌کنیم، این مسلمانی نیست. وقتی می‌گوییم اسلام خوب است نه این. بنابراین مثال از عرف مردم نزنید. اگر زنی حالا یا عصبانی شد یا هر چه، امروز جز این نمی‌شود که زنی برای مهریه‌اش مطالبه کند. اگر مطالبه کرد، مرد هم نباید عصبانی بشود، بگوید چشم، مهریه، ملک توست دست من امانت است، می‌گردم، فراهم می‌کنم می‌دهم. به این طریق بهتر متنبه می‌شوند. همه‌ی مسائل مادّی همینطور است، تمام هزینه‌های مادّی خانواده به گردن مرد است حتی مادر، بچه‌اش به دنیا آمده، می‌تواند به شوهرش بگوید که مزد من را بده که من این را شیر بدهم، اگر نه برو دایه بگیر. البته چنین مادری پیدا نمی‌شود. حتی خرج از آنوقتی که بچه به دنیا آمد، چه دختر چه پسر، خرج او با پدر است. اینها برای مرد اهمّیت نیست، این اشتباه را نکنیم. یک واگن ترن پیدا کردید که هر چه بار دارید، به دوش آن می‌گذارید. در اینجا نقش عواطف و محبّت مادری به خصوص این را تلطیف می‌کند، و آلا تمام هزینه‌ها، خرج‌ها، زحمت‌ها به عهده‌ی مرد است. این خیلی مفصّل

است که به یک جلسه، دو جلسه نمی‌شود، اصلاً درسی در دانشکده‌ها  
است. این است که ما هم فعلاً همینقدر بحث می‌کنیم، بس است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

از هر حکایتی ولو حکایت‌های طنز، یک جمله و یک عبارتش هست که انسان عبرت بگیرد و از آن چیزی یاد بگیرد. در حکایات کمتر است ولی حکایت عرفا باشد تمام حکایت و مجموعه‌اش قابل استفاده است. از جمله‌ی اینها حکایت ملاقات سه نفر از عرفای مشهور با رابعه‌ی عدویه است. در تذکرة‌الاولیاء نوشته، خودتان بخوانید بهتر است چون من یادم هم می‌رود. این سه نفر یا چهار نفر با هم عازم سفر حج بودند. از شهری رد می‌شدند گفتند برویم در این شهر رابعه را هم ببینیم. رفتند رابعه را ببینند. رابعه گفت کجا می‌روید؟ گفتند که به سفر حج می‌رویم، پرسید: تا حالا رفته‌اید، می‌شناسید؟ گفتند: بله! کاملاً می‌شناسیم. گفت: نگاه بالای سر من کنید، نگاه کردند دیدند، خانه‌ی کعبه دور سر او می‌چرخد. این تا اینجا تمثیل است، خانه‌ی کعبه را هیچکس ندیده از سر جای خود تکان بخورد بیاید. این در واقع همان شعری است که بعدها مولوی در دیوان شمس گفت:

ای قوم به حج رفته بیایید بیایید

معشوق همین جاست بیایید بیایید

مقام معنوی رابعه را هم نشان می‌دهد. یعنی رابعه توانست این تصرف را بکند که ببینند. چیزهایی که خودشان می‌دانستند، در تصرف

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۲۱ ه. ش.

رابعه، مجسم دیدند. حالا بد نیست بخوانید، این داستانش را دریاورید.

یک داستانی هم داراشکوه نقل می‌کند، داراشکوه ولیعهد اکبرشاه هندی بود. حتی آنوقتی هم که ولیعهد بود، این ارادت را به مرشد خود داشت، تا شاه مُرد این پادشاه شد ولی پسرِ دیگر اکبرشاه گفت: این صوفی شده است و صوفی به درد سلطنت نمی‌خورد، خلاصه جنگ کرد و او را یا کشت یا به هرجهت از سلطنت برکنار شد. معلوم شد آنکه می‌گوید: این نمی‌تواند سلطنت کند، یعنی من می‌توانم. به هرجهت این داراشکوه می‌گویند، در حضور مرشد، شیخ بزرگوار نشسته بود. شیخ یک خرده ناراحت بود، کسل بود، گفتند که چه شده؟ گفت: دیشب نخوابیدم، کسل بودم، تب کردم، گل‌مژه درآورده بودم، خیلی درد می‌کرد، اذیت می‌کرد و نخوابیدم. یک خرده صحبت کرد یکی از درویش‌ها، مریدان او، حالش منقلب شد و به حال اغمایی رفت و یک مدتی در آن اغماء بود. بعد که به هوش آمد خلاصه یک دوایی گفت. مرشد فرمودند که عمل کنید، بیاورید. درست کردند و آوردند و انجام داد و خوب شد. بعد از او پرسیدند، گفتند: آخر اینکه مرید شماست اگر قدرتی، علمی دارد از شما گرفته، چطور او فهمید و شما خودتان متوجه نشدید؟! منظور من از عبرت گرفتن از داستان، این تگه‌ی آن است که مرشد گفت که من صحت و بیماری را فرستاده‌ی خدا و در واقع مهمان خدا می‌دانم. خدا این را فرستاده، من آن را حفظ می‌کنم تا

خودش برود. ناراحت هم نمی‌شوم، حق ندارم، همین بیماری مهمان خداست. منظور این عبارت است.

البته سلامتی و بیماری، دو عارضه است که حاصل می‌شود. مثل اینکه در مورد آب، سرما بر آن عارض می‌شود، یخ می‌زند، گرما بر آن عارض می‌شود، بخار می‌شود. حالا یک ظرف آب باشد، بخار آب هم اینجا باشد، یک تکه یخ هم باشد، اینها سه تا نیستند، یکی هستند، این اینطور به نظر می‌رسد. البته حالا از نظر طبیعی این نظر درست نیست ولی ما که به طبیعت کار نداریم، از طبیعت بالاتر هستیم. خودمان جزء طبیعت هستیم ولی طبیعت زیر دست ماست.

جابر بن عبدالله آن کسی است که اول زائر قبر امام حسین است یعنی اول کسی که بعد از شهادت سر خاک آمد و سلامی کرد، جابر بود. جابر در خدمتشان بود. در این بین جابر گفت که از رسول خدا شنیدم، (چون زمان رسول خدا بیست ساله بود، خیلی جوان بود)، به من فرمودند: جابر! تو نسل پنجم من را هم خواهی دید، (یعنی عمر تو کفاف می‌کند)، وقتی او را دیدی از قول من به او سلام برسان و مثلاً صورتشان را ببوس. این داستان را گفته بود. حضرت سجّاد به فرزندشان حضرت باقر که در آن ایام شش، هفت ساله بود، فرمودند که بیا به عیادت جابر برویم. جابر مریض شده بود. دست فرزندشان را گرفتند و به احوال‌پرسی رفتند و بعد که حضرت فرمودند: این محمّد

است، محمدباقر، فرزند من است. جابر آن داستان را تکرار کرد و گفت: من منتظر بودم، دیگر حالا کار من تمام است. بعد حالا یا حضرت سجّاد یا باقر احوالی پرسیدند از جابر که حالت چطور است؟ گفت الحمدلله، شکر خدا، حالم خوب است به دیدار شماها رسیدم و در حالی می‌روم که به این متاع دنیا علاقه‌ای ندارم، فقر را بهتر از ثروت می‌خواهم، بیماری را که ریاضت دارد، بهتر از سلامت می‌خواهم، عبادت را بهتر از راحت می‌خواهم، یک چنین چیزهایی. مثل اینکه حضرت سجّاد چیزی نگفتند که ببینند این فرزندشان چه می‌گوید؟ حضرت باقر که کودکی بودند به او فرمودند: امّا جابر! اینکه تو می‌گویی، ما اهل بیت اینطوری نیستیم. جابر گفت فدایت شوم، بفرمایید پس شما اهل بیت چگونه‌اید؟ این نشان هم می‌دهد که این دانش امثال حضرت باقر از کودکی هم هست، یک نحوه الهام است نه علمی که درس بخوانند، فرمودند: ما در مقابل امر خدا تسلیم هستیم. اگر ثروت بدهد دوست داریم، فقر بدهد دوست داریم، صحت بدهد دوست داریم، بیماری بدهد دوست داریم، هر چه بفرستد. آخر اینهایی که این روزها می‌گویند که اصلاً ائمه از عرفان و تصوّف هیچی نگفته‌اند! اصلاً تمام حرف‌های آنها عرفان است. همین گفتار را فقط به عنوان یک داستان می‌گویند و رد می‌شوند. تمام عرفان در این داستان آمده که باباطاهر، آنوقت به شعر درمی‌آورد:

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آنچه را جانان پسندد

این حالا تا اینجا حرف عرفان است، این حدیث را شرح نداده‌اند

برای اینکه به اینجا برسند و امثال اینها در فرمایشات، نوشته‌ها و رفتار

همه‌ی ائمه، به خصوص حضرت باقر و حضرت صادق زیاد هست منتها

گوش شنوا و چشم بینا می‌خواهد. مثنوی می‌گوید که: کو گوش شنوا؟!

می‌گوید: گوش خر، (خر یعنی بزرگ)

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر

درنیابد این سخن را گوش خر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

الحمدلله حالم خیلی خوب شده و اگر سر و صدا نباشد بهتر هم خواهیم شد. گفتم فقط بیایم طبق معمول همیشه یک سلامی بکنم و بگویم الحمدلله حال من خوب است، ان شاءالله حال همه‌ی شما هم خوب باشد. یک شعری می‌گویند:

از خیالی نامشان و ننگشان

وز خیالی صلحشان و جنگشان

خیال، اسب سرکشی است که خداوند به عقل دستور داده و به او قدرت داده که این اسب‌های سرکش را مهار کند و قافله یعنی آرزای فکر را بتواند ببرد. بنابراین نمی‌شود گفت خیال بطور مطلق بد است. اگر خیال بد است پس چرا خدا آفرید که ما همیشه اسیر خیالات باشیم؟! خیال باید باشد ولی تحت امر ما، نه اینکه ما تحت امر او باشیم که یکی از کارها، هدف‌ها، نیّت‌های سلوک همین تسلّط بر خیال است. اگر خیال، همه‌اش مربوط به آرزوهای خام، آرزوهای غیرشرعی، غیرعقلی باشد، آن خیال مضر است ولی عرفان، درویشی و توجّه به ذکر و فکر، موجب می‌شود که کم‌کم خیال را در اختیار ما قرار بدهد.

درویشی دست شما را می‌گیرد می‌برد ساختمان را نشان بدهد، ذکر قلبی به شما می‌دهد، ذکر و فکر می‌دهد. ساختمان که خیال

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۲۳ ه. ش.

درونی باشد، برای شما روشن می‌کند، اما از برون هم غفلت نکنید. این را در روانشناسی هم گفته‌اند. مخترعین، نمونه‌ی این هستند که از تخیل، بهره‌ی علمی می‌برند.

حالا ما هم اگر خیالاتمان را در تحت تسلط خودمان درآوریم به هر اندازه که تحت تسلط درآوریم، قدرت پیدا می‌کنیم. یعنی به هر اندازه که بر این خیال مسلط بشویم. مسلط شدن بر خیال هم یعنی بر خودمان مسلط بشویم، بتوانیم هر کار بکنیم. مثل گاندی، که در مورد او یکی از بزرگان دینی ما که آیت‌الله است، خیلی مرد فاضلی است، می‌گفت ما چون مسلمان هستیم، می‌گوییم بعد از پیغمبر ما، پیغمبری نمی‌آید وَاَلَا مَنْ مِیْ گفتم گاندی پیغمبر است. حالا مَنْ آن حرف را نمی‌گوییم ولی می‌گوییم گاندی عارف است، در هر دینی هست، عارف است. گاندی در یک مبارزه‌ی منفی، به اصطلاح مقاومتِ مدنی پیروز شده بود و انگلیسی‌ها تسلیم او شده بودند چون هندوستان مثل یک استانی یا شهرستانی از انگلیس بود که فرماندار برای آن می‌فرستادند. فرماندار انگلیسی فرستاد گاندی را آوردند، شاید این فرماندار خیال می‌کرد الان گاندی با هیئت و مثلاً تاجی روی سرش می‌آید و چهار نفر این طرف و آن طرفش را گرفتند، دید نه! یک شخص استخوانی آمد. برای اینکه چشم او فقط این استخوان را می‌دید آن روح را نمی‌دید، آن چشم را نداشت که در روح نفوذ کند. اوّل که با یک قدری تحقیر نگاه

کرد بعد پرسید: گاندی تو هستی؟ گفت: بله! گفت: تو می‌خواهی با این کارهایت بر انگلستان مسلط بشوی؟ گاندی گفت: نخیر، چه کسی گفته؟! من می‌خواهم بر خودم مسلط بشوم. این همانی است که ما می‌خواهیم. از اینجاست که می‌گوییم: عارفی است. گفت من می‌خواهم بر خودم مسلط بشوم و به هر اندازه در این کار موفق بشوم، انگلستان که سهل است، بر دنیا مسلط می‌شوم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.<sup>۱</sup>

یکی دو بار از شماها خواهش کردم، یک مطلبی که هم برای شما فایده دارد هم برای من و آن این است: این چند کتاب را بخوانید: رساله‌ی رفع شبهات، پندصالح و جزوه‌ی کوچکی که اخیراً راجع به اساس و اصول عرفانی نوشتیم. اینها را بخوانید که دیگر در خیلی چیزها محتاج به سؤال نباشید که اینجا هم وقت خودتان گرفته می‌شود هم وقت همه‌ی اینهایی که می‌دانند.

در مورد معرفت به نورانیت، برای اینکه روشن بشود بطور مثال شما این تشریفات، معجزات، بزرگواری‌هایی که از پیغمبر شنیدید و در کتب هم نوشته‌اند و رسیده. این بزرگی‌ها از که صادر شده؟ از یک انسان، ما کَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ<sup>۲</sup>، محمد پدر هیچکدام از شما نیست. یک جای دیگر فرموده: اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ<sup>۳</sup> اگر پیغمبر بشری مثل ماست، چرا من هیچکدام از این کارها را نمی‌توانم بکنم؟ هیچ چیزی ندارم؟ اینجا می‌فهمیم یک نحوه تفاوتی بین آن پیغمبر، محمدی که ما می‌شناختیم و با او سلام و علیک می‌کردیم اگر زنده بود، مهمانی می‌دادیم دعوت ما را قبول می‌کردند، آیا این همان محمدی بود که قمر را، ماه را شق کرد؟ پس دو تا محمد باید قائل شویم. این

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۲۸ ه. ش.

۲. سوره احزاب، آیه ۴۰.

۳. سوره کهف، آیه ۱۱۰ / سوره فصلت، آیه ۶.

نشان‌دهنده‌ی این است که پیغمبر در ضمن اینکه به قول خدا و به امر خدا به مردم گفت که من مثل شما هستم، همین پیغمبر این کارها را می‌کند؟ این پیغمبر نیست، آن یک وجود نورانی است که یک اعمالی انجام می‌دهد، بعد خداوند برای اینکه آن اعمال را ما ببینیم، با این بدن منطبق می‌کند.

معرفت به نورانیت یعنی گذشته از آنکه این بدن را می‌بینیم، آن وجود را هم ببینیم و بشناسیم. معرفت هم این نیست که می‌گویند یک خبری هست، هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مثل جاهل دوران بت‌پرستی مرده است. پس در این دوره با این همه کتاب‌ها همه می‌شناسند که یک امام زمانی هست، شیعه هم می‌گوید این امام زمان، آن امام دوازدهم ماست. ظاهراً می‌شناسند. یعنی بدانند که پشت این وجود خاکی که *أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ* گفت، یک وجود معنوی هم هست.

آیه‌ی قرآن هست که خداوند با بشر حرف نمی‌زند مگر به طریق ایماء و به طریق الهمام یا به طریق وحی، و این طریق وحی، طریق انبیاست برای اینکه این وحی جز بر انبیاء وارد نمی‌شد. این وحی چیست؟ مفصل است به همه‌ی جزئیات آن کاری ندارم، فقط اینکه وحی یک چیزی جداگانه از وجود پیغمبر است. پیغمبر یک انسانی است که حرف می‌زند، وحی می‌آید. وحی هم اینطوری که داریم یا جبرئیل می‌آورد یا یکی از زیردستانش، یعنی یک چیزی غیر از وجود

خودش، از خارج برای او می‌آید. این وحی جز بر پیغمبران نازل نمی‌شود. یعنی که یک نفر، پیغمبی از طرف خدا به پیغمبر بیاورد بدهد. این فقط برای پیغمبران است اما یک جا هست که خدا می‌گوید که وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ<sup>۱</sup>، خداوند وحی کرد بر زنبور عسل که چه کار کند؟ یا یک جای دیگری می‌گوید که خداوند بر مادر موسی علیها السلام وحی کرد که کودک را در سبزی گذاشت، سبک باشد که در زیر آب نرود و در دریا رها کرد. یا یک جای دیگر می‌گوید خداوند بر حواریون یعنی شاگردان عیسی علیه السلام وحی کرد، این وحی غیر از آن وحی است. یک وقت هست که مثلاً بطور مثال می‌گوییم «شیرینی». مهمانی می‌آید برای او شیرینی می‌گذاریم، گاهی ممکن است این شیرینی حلوا باشد، گاهی ممکن است انگشت‌پیچ باشد، گاهی ممکن است خود شیره باشد می‌گوییم برای مهمان‌ها شیرینی بیاور ولی یک وقتی مثلاً مهمان شما می‌گوید که شنیدم شما مثلاً نان برنجی خیلی خوبی می‌پزید، می‌گویید: بله، صدا می‌زنید از آن شیرینی کمی بیاور! این شیرینی که اینجا می‌گویید: یک مورد خاص است، این شیرینی جز بر پیغمبر نیست، وحی اینطوری جز بر پیغمبر نیست. آنکه بطور کلی شیرینی بر همه‌ی بزرگانست هست الهام است، توکل بر خداست، همان توکل بر خدا خودش یک وحی

است. یعنی اینقدر مادر موسی توکل بر خدا داشت که بچه‌ی خود را رها کرد گفت خدایا! این بچه مال توست او را نگه‌دار، توکل داشت، اعتماد هم داشت، این خودش یک نوع وحی است. وحی یعنی چیزی که به قلم نمی‌آید شاید گفته نمی‌شود، در ذهن انسان جاری می‌شود، این را وحی می‌گویند. بنابراین این وحی نه تنها بر پیغمبر بلکه بر بندگان پیغمبر هم نازل می‌شود. هر چه بنده به خدا نزدیکتر باشد، این ارتباطی که خدا با او می‌گیرد، صریح‌تر است. جبرئیل حامل وحی بود. خودش به‌صورت یک انسانی درمی‌آمد و خدمت حضرت، وحی را می‌آورد. کما اینکه می‌گویند پیغمبر در بیماری، مرض موت خوابیده بود بالای سرشان برای عیادت نشسته بودند، کسی در زد، فاطمه یا دیگری رفت دم در و برگشت به پیغمبر گفت: یک آقای است چنین، چنان می‌گوید اجازه بگیر از پیغمبر که خدمت ایشان بیایم، حضرت فرمودند: او کسی نیست که از صاحب‌خانه‌ای اجازه بگیرد جز من و محض احترام اینطور می‌گوید. او ملک‌الموت است، بگو بیاید. پیغمبر چنین دیده‌ای و گوشه‌ی داشت که از صدا شناخت و می‌دید، این را بطور تمثیل گفتم.

یکی هم باز سؤالی راجع به بعضی حالات حسد کرده است، البته هر چند راجع به این گفته می‌شود ولی همین‌ها در روانشناسی هم خیلی بحث شده و خوب است آدم بداند. البته روانشناسی از یک دیدگاه نگاه کرده، عرفان ما از تمام جهات آن را نگاه کرده. عرفان می‌گردد

که ببیند حسد از کجا داخل بشر شده؟ اولین حسد مال شیطان بود، ابلیس. حالا نه اینکه حسد همیشه و به هر صورت بد است، برای اینکه حسد با شیطان همراه بود ولی شیطان هم در صف ملائکه بود. بعد به بشر که رسید دیگر کار خراب است.

در روانشناسی همه‌ی اینها را تحت یک نامی ذکر می‌کنند ولی در عرفان ما تفکیک قائل هستیم به این معنی که ما می‌گوییم وقتی کسی نگاه بالا می‌کند، بالاتر از خودش، بهتر از خودش می‌بیند، یک وقت هست که احترامش به او بیشتر می‌شود، یک وقت هست که به‌عکس نفرت در او ایجاد می‌شود، عصبانی می‌شود که چرا او خوب است و من خوب نیستم؟ یک وقت هست که وقتی صفت خوبی دید، می‌گوید من هم باید اینطور بشوم که لیاقت داشته باشم، مردم من را نگاه نکنند و حسرت من را بخورند. یکی می‌گوید او غلط می‌کند که اینقدر خودش را بالا می‌گیرد از من بالاتر. بله، او صفاتی دارد من ندارم! اینجا آن حسدی که شیطانی است آن طرف است با آن خصوصیات، این رقابتی که مفید است، این طرف است. بسیاری اوقات در انسان‌ها آنچه می‌گویند حسادت مضر است. یعنی حسادت است که می‌بیند چرا فلان کس اینقدر مثلاً محبوب است؟ مهربان است؟ به او توجه دارند ولی به من نه! چه کار می‌خواهد بکند؟ می‌خواهد او را پایین بیاورد، همه رقم تو سرش بزند، هم در جامعه، هم تهمت بزند،



هم همه کاری.

در انسان‌ها این دو نوع حسد مجاور با هم است، چون حسد در انسان‌ها، اگر آن حسدی باشد که مال شیطان قبل از مردود بودن است، خیلی خوب است. یعنی حسدی است که می‌گوید: من هم باید خوب باشم، من هم باید در صف ملائکه باشم و لیاقت پیدا می‌کند که در صف ملائکه باشد، خداوند هم از آن صف او را بیرون نکند. ولی اگر حسدی باشد که مال شیطان بعد از تمرد است، آن حسدی است که خدا نکند دامن گیر بشری بشود. شاید این دستور به اصطلاح اخلاقی، اسلامی داریم که می‌گوید: کسی که علمی دارد، زکات این علم این است که به همه یاد بدهد، بخل نوزد. این برای چیست؟ برای اینکه دست خودش نگه ندارد که آن بعد او را به غرور می‌اندازد، مغرور می‌شود که این منم که مثلاً این کار را بلد هستم و از آن طرف می‌گوید: مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا، کسی که یک حرف یاد من بدهد، من بنده‌ی او هستم. البته این در مورد اهمیت علم گفته شده ولی اینجا این قسمت هم هست، تشویق به اینکه یک چیزی را در انحصار نگه‌ندارید.

این است که بهترین جلوگیری، آنکه آن حسد شیطانی انجام نشود یعنی حسد، الهی باشد این است که وقتی یک کسی ترقی پیدا کرد یک کسی هم‌ردیف به‌خصوص، به‌جای اینکه با او بد بشود، به او

تبریک بگویند. بگویند بسیار کار خوبی کردی، کاش که من هم بتوانم مثل تو باشم و بهتر از تو باشم. این جلوی حسد را یک قدری می‌گیرد

وَأَمَّا نِعْمَةَ رَبِّكَ فَحَدِّثْ، نعمت الهی را بگو برای همین است. هیچ آیه‌ی قرآنی الکی نیست وَأَمَّا نِعْمَةَ رَبِّكَ فَحَدِّثْ، این تربیت شخصی انسان است.

آن لحظه‌ای که خداوند به وجود انسان، اهمیتی داد لحظه‌ای است که وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، از روح خودش در او دمید، بعد هم وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، همه‌ی چیزها را به او یاد داد. آنوقت که خدا همه‌ی چیزها را به او یاد بدهد حق دارد، حَقًّا باید بر همه‌ی موجودات مسلط باشد. این بحث پیش آمد که خداوند بر آدم از روح خودش دمید، آیا بر همه‌ی بشرها همینطور است؟ موجودات دیگر، انسان‌های دیگر چطوری هستند؟ خودتان ببینید روح خدا در شما دمیده شده؟ ان شاء الله بله! این بحث‌ها پیش آمده البته ما به این بحث کار نداریم. مسأله‌ی حیات را زیست‌شناسان باید بگویند ولی می‌گوییم که خداوند فرزندان آدم را محترم دانست وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، پس به هر جهت انسان را محترم دانسته، وقتی می‌گوید و وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، شمر و یزید و اینها هم از بنی‌آدم هستند اینها هم فرزندان آدم هستند، از یک جهت محترم دانسته منتها اگر در آداب حقوق دانان، نوشته‌های اینها توجه کنید، یک

بالاترین جانی را که محاکمه می‌کنند، حکم اعدام او را هم می‌دهند تا وقتی ثابت نشده باید محترم باشد. البته حالا را در نظر نگیرید. آنوقت‌ها، من خودم تخلف از قضات می‌گرفتم که چرا به یک دزدی گفته بود: چرا دزدی کردی؟ تو چه کاره‌ای که بگویی: چرا دزدی کردی؟! باید حکم دادگاه بگویند. تو این را دزد خواندی به این لفظ! نه! با کمال احترام او را می‌برند سلّاح‌خانه، با کمال احترام گردن او را می‌شویند، با کمال احترام گردن او را می‌زنند ولی احترام به جای خودش وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ. به‌عنوان آن جلوه‌ی روح الهی که در بدن هر انسانی هست، حتی شمر و یزید. آیه‌ی قرآن می‌گوید: وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ عَدْوًا بَغَيْرِ عِلْمٍ، ناسزا نگویند به آن کسانی که از خدا بدگویی می‌کنند، غیر از خدا را می‌پرستند. معلوم است کسی که خدا را می‌پرستد که ما ناسزا و فحش نمی‌دهیم، ناسزا و فحش برای آنهاست. خدا فرموده نکنید، چرا؟ باید نگاه که می‌کنید در این فکر کنید که روح خدا در او دمیده شده، انسان شده است. ان شاء الله لایق روح خدا باشیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

در بررسی دقیق و به اصطلاح نتیجه گیری یا قضاوت از یک مسأله‌ای، باید تمام جهات را دید. حالا من به عنوان مثال یک چیزی که بارها گفتم، از علمای زمان گذشته (نه خیلی گذشته)، میرزا ابوالقاسم قمی است که به میرزای قمی مشهور است. البته اهل قم نبوده اهل فومن رشت بوده ولی همان داستانی که در کتاب‌ها خوانده‌اید در برگشت از سفر به مُناظره دعوتش کردند. بعد گفت که تو اگر بلد هستی، سواد داری بنویس مار. این نوشت مار، آن رقیبش عکس یک مار کشید هر دو را نشان مردم داد، گفت کدامیک مار است؟ همه گفتند این عکس دیگر! او را مسخره کردند و بیرون کردند. تازه از نجف آمده بود، به اصطلاح به قول مرحوم بُغایری، دکتر از نجف شده بود، دکتر نجفی. بعد دومرتبه رفت عتبات و حالا چقدر؟ نمی‌دانم. ولی به هر جهت اساتید را دید و برگشت. این دفعه نرفت فومن، یکسره آمد قم، شد میرزای قمی و بعداً هم خیلی مشهور شد. شاید از همین واقعه‌ی اوّلش و همچنین معاشرت با حضرت مجذوب‌علیشاه یک کمی نم پیدا کرده بود، تر شده بود. آنطور مثل قدیم خشک نبود. یکی از او پرسیده بود، البته صریحاً نپرسیده بود که تصوّف و عرفان درست است یا نه؟ اینطوری پرسیده بود که من بعد از هر نمازم، جزء اوراد نمازم به

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۳۰ ه. ش.

مولوی و ابوسعید ابوالخیر و شیخ عطار و شمس تبریزی لعنت می‌فرستیم. درست است یا نه؟ جواب داده بود، جوابش هم هست، البته نظریات عرفان را مطرح کرده بود و بعد نوشته بود: همه‌ی آن باطل است ولی بعد خطاب کرده به آن کسی که این سؤال را کرده. گفته تو دیگر همه‌ی کارهایت درست شد؟ همه‌ی گوشه‌هایی که راجع به دین باید بدانی، دانستی که حالا آمدی، چنین سؤالی می‌کنی؟ به تو چه که مولوی و اینها چه بودند؟ البته به این عبارت نه، من به این عبارت می‌گویم. یعنی خلاصه یک چیزهایی است که به تو مربوط نیست، مگر اینکه کسی اهل مطالعه و تحقیق و این چیزها باشد. حالا یکی از همین چیزها سؤالی بود که راجع به هاروت و ماروت پرسیده است.

اولاً این نکته‌ی به‌قولی روانشناسی را بگوییم، یادآوری کنیم که اصلاً حقیقت یعنی چه؟ تمثیل یعنی چه؟ حقیقت آن چیزهایی است که ما به حواس‌مان می‌بینیم. چشم می‌بیند، می‌گوییم این حقیقت دارد. گوش می‌شنود، می‌گوییم این حرف حقیقت دارد، شنیدم. اما مثلاً نبات که من می‌بینم، اسمش هم نبات است و به‌قول ما حقیقت دارد، اصلاً خودش معلوم نیست اینطوری که ما می‌بینیم همینطور باشد. مثلاً یک حیوانی هست، می‌نویسند که همه چیز را قرمز می‌بیند. من هم یک حیوانی هستم او هم یک حیوان است، خدا اینطور آفریده است. او نگاه می‌کند، نبات را قرمز می‌بیند، من نگاه می‌کنم نبات را سفید می‌بینم،

کدامیک حقیقت است؟ این برنامه‌ای که ما در فکرمان درست کردیم، حقیقت یک جلوه‌ای از خودخواهی است یعنی من می‌گویم دنیا برحسب گردش من می‌چرخد، صحیح هم هست برای اینکه من که همه چیزها را نمی‌دانم، برحسب فکر خودم است ولی فقط اینقدر باید توجه کنید که اگر کسی گفت نخیر، این نبات قرمز است، نگوئیم این کفر است، نگوئیم این خلاف حقیقت است، نه! برای او حقیقت بوده. داستان‌هایی هم در قرآن هست.

بنابراین بین آن چیزی که ما اسمش را حقیقت می‌گذاریم و واقعیتی که در خارج هست، ممکن است رابطه‌ای باشد یا یکی باشد و یا ممکن است نه، حقیقت ما غیر از واقعیت باشد. خیلی چیزهایی که در جهان هست، ما نمی‌بینیم. مثال می‌زنند سگ نگهبان تمام شب پارس می‌کند، این چه می‌بیند؟ یک چیزی می‌بیند که ما نمی‌بینیم، یک چیزی می‌بیند که پارس می‌کند چرا سایر ایام هرگز پارس نمی‌کند؟ مگر اینکه یک چیز خاصی ببیند. پس در نظر ما حقیقت این است که در این هوا هیچ چیزی نیست ولی واقعیت این نیست، واقعیت این است که در همین محیط، در این هوا، آن سگ یک چیزهایی می‌بیند که ما نمی‌بینیم. وقتی این را در مورد دید، یک چیز چشمی حساب کنیم در مورد همه‌ی چیزها می‌شود اینطور فکر کرد یعنی اینطور فرض کرد.

حالا داستان هاروت و ماروت هم به ما چه؟! من نمی‌گویم به

تو چه؟ برای اینکه من خودم را می‌گویم. به ما چه؟! خدا گفته این داستان را یاد بگیرید، دقت کنید، داستان آن چه بوده؟ خداوند اسرار اسماء، سماوات و اسم اعظم را که با آن اسم اعظم صعود می‌شود را به فرشتگان یاد داد. حالا کی بوده؟ شاید بعد از همان بوده که خداوند گفت که *فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ*<sup>۱</sup>، به همه‌ی فرشتگان، به همین حیوانی که اخیراً آفریدم اسم آن را انسان، بشر گذاشتم، به همین سجده کنید. همه‌ی ملائکه قبول کردند، حالا بعضی‌ها را یا خدا پرسید یا بدون اینکه پرسد که کسی از شما هست که نفهمیده باشد؟ این دو، هاروت و ماروت، از فرشتگان گفتند: ما سوآلی داریم، خداوند گفت: بگویید. گفتند: ما که اینجا پاک هستیم همه نشستیم، در عبادت تو هستیم. هر چه بگویی انجام می‌دهیم، چه مصلحتی، چه چیزی هست که او را، این حیوان جدید را بر ما مزیت دادی، به ما می‌گویی سجده کنید؟ حکمت آن چیست؟ نگفتند «نمی‌کنیم» اگر می‌گفتند «نمی‌کنیم»، همان شیطان بود که گفت نمی‌کنم. اینها گفتند چرا؟ حکمت آن چیست؟ خداوند فرمود: آن هوس‌ها، آن امیال، این وسوسه‌های شیطانی که در دل این هست، اگر در دل شما بود، یک لحظه هم عبادت نمی‌کردید. گاهی آن وسوسه‌ها خیلی زیاد می‌شود، قوی می‌شود ولی همین یکی از اینها خلاصه که به

---

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲.

این وسوسه‌ها گوش ندهد و در ضمن همه‌ی این تمایلات و وسوسه‌ها، باز هم به عبادت خداوند بپردازد، سازگاری پیدا کند با همین مقتضیاتِ غرایزش و عبادت کند، این را شماها نمی‌توانید. این دو گفتند: ما می‌توانیم. خدا گفت: پس همان خصوصیات را در شماها می‌آفرینم، ببینم. این دو فرشته، هاروت و ماروت را فرستاد به شهری که آنوقت‌ها مثلاً بابل می‌گفتند. نه بابل، بابل با آن خصوصیات. اینها مدتی طبق رویه‌ی ملکوتی که داشتند، رفتار کردند تا بالاخره آن هم قاعدتاً شیطان او را برانگیخت، گولِ یک زنی را خوردند، بعد اسم اعظم را به آن زن یاد دادند. آن هم با این اسم اعظم گفت: می‌روم آسمان‌ها که خبر بشوم. شروع کرد به رفتن آسمان‌ها، چون آن اسم اعظم، اسم رمز را بلد بود همه‌ی آسمان‌ها به روی او گشاده بود، جز به آسمان سوّم که رسید. شاید آسمان سوّم گفتند، این شاید است، نه در قرآن هست نه در احادیث، شاید اینطور باشد. چون حضرت عیسی علیه السلام هم در آسمان سوّم است و حضرت عیسی از این تمایلات دور بود، نداشت.

گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک

از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو

آنجا جلوی او را گرفتند و خلاصه فهمیدند و یک تکه سنگ شد. یک تکه سنگ شد که می‌گویند این ستاره‌ی زهره همان است. نوبت به مجازات هاروت و ماروت شد، خدا گفت: دیدید؟! حالا با شما



چه بکنم؟ مجازات این دنیا می‌خواهید یا آن دنیا؟ گفتند: مجازات این دنیا را می‌خواهیم. هر دوی اینها را در یک چاهی سرازیر، کله‌پا آویزان کردند. یعنی از پا گرفتند. اینها سرشان پایین بود تا نزدیک ته چاه، ته چاه هم آب زلال خیلی خوبی بود، اینها تشنه بودند آن آب را هم جلوی چشمشان می‌دیدند ولی دستشان نمی‌رسید. به‌قولی ضجّه و ناله می‌کردند، مثلاً گفتند بعضی‌ها ناله‌های اینها را شنیدند، من باور نمی‌کنم ولی رد هم نمی‌کنم. تا روز قیامت اینطوری خواهند بود. روز قیامت چون به‌هرجهت خداوند می‌بخشد و آنها را رها می‌کند. این داستان هاروت و ماروت است.

حالا خودتان نگاه کنید، تمثیل است یا واقعیت است؟ به ما چه؟! فرقی نمی‌کند برای ما این داستان را گفته‌اند. ما هم می‌خوانیم، از آن عبرت می‌گیریم، آن را رها می‌کنیم. اگر واقعیت هم باشد، هر جا خدا مصلحت بداند، آنها را نگه‌داشته است. چون تا روز قیامت هست، ما نمی‌دانیم کجاست؟ اگر می‌خواست که ما بدانیم به ما می‌گفت.

یک داستان تمثیل می‌گویند، کسانی که موسیقی می‌رفتند، تمرین می‌کردند، در سحرها می‌رفتند. حتی علوم عرفانی را هم سحرها پیش استاد می‌رفتند که امام احمد غزالی و به یک عبارت حکیم عمر خیّام سحر می‌رفتند. همچنین به‌طریق اولی کسی که موسیقی تمرین می‌کرد. یکی تار تمرین می‌کرد، سحرها باید می‌رفت پیش استاد.

آنوقت‌ها بیشتر عبا رسم بود، عبا به دوشش بود یک تار زیر عبا می‌گرفت و می‌رفت تا کسی نفهمد. یکی از دوستانش در کوچه رسید، سلام و علیک کرد و بعد گفت: زیر عبا چه داری؟ این گفت: اگر می‌خواستم بدانی، روی عبا می‌گذاشتم؛ یعنی حرف نزن. خدا هم این چیزهایی که زیر عبا گذاشته، به ما چه که بگوییم چیست؟ روی عبا همین چیزهایی است که گفته، و به‌علاوه فقط همین‌مان کم مانده؟! البته راجع به اینکه واقعیت دارد یا تمثیل است، محققینی که در این رشته‌ها کار می‌کنند خیلی بحث کردند ولی به ما ربطی ندارد. حتی کتابی هم در چهار جلد است که در سه جلد ترجمه شده، داستان‌های قرآن را از لحاظ تاریخ منطبق کرده است. البته در آن هم این را ننوشته... این است که ان‌شاءالله ما همینقدر ندانیم یعنی می‌گوییم خدایا! چنین چیزی گفتی که ما ندانیم. چشم، نمی‌دانیم.

## فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه چهار: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوّم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	

۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان
۱۰۱	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	
۱۰۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	
۱۰۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	
۱۰۴	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	
۱۰۵	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	
۱۰۶	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	
۱۰۷	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	
۱۰۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	
۱۰۹	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	
۱۱۰	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه هفده:  
۱۰۰۰ تومان  
(شکل ۱۰ پروه)

مجموعه هجده:  
۱۰۰۰ تومان  
(شکل ۱۰ پروه)

	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	۱۲۰
	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	۱۲۲
	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و ششم)	۱۲۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هفتم)	۱۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	۱۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و نهم)	۱۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۱۲۹
	درباره‌ی بیعت و تشرّف	۱۳۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و یکم)	۱۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و دوم)	۱۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و سوم)	۱۳۳

مجموعه نوزده:  
۱۰۰۰ تومان  
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه بیست:  
۵۰۰ تومان  
(شامل ۵ جزوه)



۶۶ / فهرست جزوات قبل

۵۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوچهارم)	۱۳۴
۵۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوپنجم)	۱۳۵
۵۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوششم)	۱۳۶